



دویدن تا رستگاری

ویژگی‌های شخصیتی نوجوان در سینمای پس از انقلاب اسلامی

ابوالفضل صادقیان



در همان برهه برای رفتن به میدان‌های جنگ با التماس رضایت‌نامه جعل می‌کردند کجا هستند. نوجوانانی که یا در خط جبهه می‌جنگند یا به خاطر نبود سرپرستشان پشت جبهه‌ها و در خانواده سختی می‌کشند، کجا هستند. اگر در گلزارهای شهدای هر شهری قدمی بزنید، حداقل چند قاب عکس از نوجوان‌هایی می‌بیند که در همان دوره حتی از جان خودشان هم مضایقه نکرده‌اند. این درگیری و تأثیرپذیری از جنگ در فیلم به واقعیت‌ها و خطراتی که نوجوانان آن دوره تعریف می‌کنند خیلی شبیه نیست. در بسیاری از آثار نوجوانانه‌ای که در آن دوره ساخته شد، اساساً انگار جنگی وجود نداشته است، چه رسد به اینکه بازنمایی درستی از دغدغه نوجوانانی را شاهد باشیم که به فکر بذل جان برای وطن هستند.

به بحث قناعت برمی‌گردم. نوجوان در سینمای پس از انقلاب اسلامی آن قدر قانع است که حتی محدودیت سنی هم ندارد. هر کجا که از کانون توجه خانواده خارج شدی و بار مسئولیتی بر گردنت حس کردی، کودکی‌ات تمام شده است؛ همان‌طور که پدر علی در فیلم بچه‌های آسمان به او می‌گوید: «تو دیگه بچه نیستی. ۹ سالته!»

در آن برهه زمانی شخصیت نوجوان کاملاً تحت تأثیر فضای اطراف است و قبل از اینکه قهرمان داستان خودش باشد، جزئی از مشکلات جامعه یا خانواده‌اش است. درگیر جنگ، فقر یا نظام آموزشی است. صدایش را به زور می‌شنویم و کمتر زمانی از او اعتراض می‌بینیم. این در حالی است که نوجوان همیشه یکی از مهم‌ترین اعضای خانواده محسوب می‌شده است. با اینکه می‌تواند پردردسرت‌ترین و پر حاشیه‌ترین عضو خانواده باشد، اما توجه زیادی را به خودش جلب می‌کند. او نه تنها به کلی تحت تأثیر خانواده نیست، بلکه نماد استقلال‌طلبی، هیجان و قصه‌های جدید برای خانواده است. در هر خانواده‌ای، اولین کسی که برای پدر حکم امیدواری و کمک دارد، پسر نوجوان خودش است

نوجوان در سینمای ایران بیشتر از هر چیزی با دویدن شناخته می‌شود. با احمد در «خانه دوست کجاست» می‌دویم، با علی در «بچه‌های آسمان» می‌دویم و با گلسا در فیلم «درساژ» هم می‌دویم. البته هر کدام از این دویدن‌ها در بازه زمانی خودشان و در بستر جامعه‌ای که در آن ساخته شده‌اند، دلیل و انگیزه خاصی دارند.

احمد به خاطر احساس مسئولیتش و اینکه توسط دیگران جدی گرفته نمی‌شد، مجبور بود چندین بار فاصله دورستا را که مسیری زیبا در سینه تپه داشت، بدود. این موضوع آن قدر مهم است که زیباترین قاب فیلم برای این صحنه‌ها طراحی شده است. علی هم به نوع خودش مجبور بود. او به خاطر پوشاندن خطای خودش در گم کردن کفش‌ها و همچنین پوشاندن خطای پدرش در فقر خانواده و به خاطر شرم‌ناشدن او برای قرض پول، مجبور به دویدن در کنار بچه‌های مرفه بود. و گلسا نوجوانی بود در دهه نود که باید برای حفظ استقلال خودش و ایستادن پای خط قرمزهایش می‌دوید.

نوجوان در سینمای بعد از انقلاب اسلامی خیلی قانع است. تأکیدم بر کلمه سینما به خاطر بازنمایی شخصی هر کارگردان از شخصیت (کاراکتر) نوجوان در فیلم‌هایش است. نمی‌توانیم شخصیت‌های نوجوان را به تمام اعضای این قشر در دنیای واقعی بسط بدهیم. هر کدام شبیه برداشت شخصی کارگردان یا پسند مخاطب همان دوره هستند و شباهت دقیقی به این بخش از جامعه ندارند. برای مثال باشو در فیلم **بهرام بیضایی** فقط از جنگ فراری است. از مناطق جنگ‌خیز فرار می‌کند و تنها دغدغه او می‌شود جلب رضایت خانواده و همشهری‌های جدیدش. همین موضوع در همکاری‌های آن دوره مرحوم کیارستمی با کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان هم دیده می‌شود. او حتی در بحبوحه جنگ و در سال‌های شصت و پنج تا هفتاد هم برای نقش نوجوان در جنگ اهمیتی قائل نبود. پس نوجوانانی که

و همین باعث نگرانی او می‌شود. سطح انتظار پدر از نوجوان به خاطر نیازی که در خودش حس می‌کند، این قدر بالاست. نگرانی او از این است که اگر پسرش راه را کج برود، خود اوست که احساس ضعف و تنهایی می‌کند و خود اوست که بدون یاری و کمک می‌ماند. همین‌طور دختر نوجوان. در خانواده ایرانی دختر که سر از دوره کودکی بیرون می‌آورد، به سرعت تمام توجه خانواده را به خودش جلب می‌کند و می‌شود آبروی آن. پس آیا این عضو پسر و صدا و مهم، مستحق توجه بیشتری نیست؟

اما این موضوع به دهه‌های شصت و هفتاد مربوط است. نوجوان در سینمای دهه‌های اخیر و به خصوص در دهه نود بزرگ‌ترین تغییرش را پشت سر می‌گذارد و وارد دوره بلوغ واقعی می‌شود. دیگر محور فیلم خود می‌شود و از او نقشی کلیدی می‌بینیم. به دغدغه‌ها، دوگانگی‌ها و چالش‌های خاص خودش پرداخته می‌شود. آن قدر مهم و خودکفا می‌شود که آدم می‌کشد. نوجوان امروز سینمای ما تا حد یک یاغی بالفطره آشوب‌طلب می‌شود.

در فیلم سیزده، ساخته هومن سیدی، نوجوان به واسطه شرایطی که فیلم‌ساز از دوره زمانی‌اش به تصویر می‌کشد، همه چیز را دیده و مثل خود فیلم به شدت تحت تأثیر سینمای غرب است. باز هم روی کلمه سینما تأکید می‌کنم. نوجوان ایرانی در این عصر، تصویری از زندگی غربی و به خصوص آمریکایی دارد که توسط همان کارگردان‌های

آن ور آبی بازنمایی شده و خدا می‌داند که چقدر به واقعیت زندگی‌اش نزدیک است. اگر خیلی ساده بگویم، اتاق خودش را دارد، اوقات فراغت شخصی‌اش را دنبال می‌کند، به نظرش سطح فکری او از پدر و مادرش بالاتر است، از خانواده عاصی است و مثل بمانی فیلم سیزده، چاره را در رفاقت با بزرگسالان می‌بیند. به خودکشی فکر می‌کند و درگیر عشق‌های ناپسند می‌شود. برخی سینماگران در دهه‌های هشتاد و نود حتی پا را فراتر هم گذاشته‌اند و نوجوانی را که باید آینده کشور باشد، نسل ناراضی از انقلاب اسلامی نشان می‌دهد که با پدران انقلابی‌اش اختلاف نظر جدی دارد.

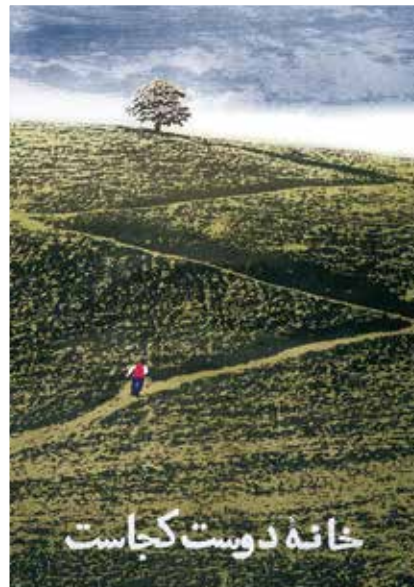
نوجوان در دهه نود مثل گذشته در کنار مشکلات شخصی‌اش دست کم دو سه مشکل بزرگ دیگر دارد که باید آن‌ها را حل کند. یا باید داروهای کمیاب را برای بیماری

مادرش پیدا کند و برای این کار مثل فیلم بیست و یک روز بعد دست به هر کاری بزند، یا اینکه آن قدر دغدغه‌هایش بزرگ می‌شود که مثل رنجرو در فیلم تنهای تنهای تنها راهی سفری به سازمان ملل می‌شود.

این پردازش مفصل و دقیق در اواخر دهه نود و با پیشرفت فن سینماگری و زیبایی‌شناسی در ایران باعث شده است که فیلم‌های این رده سنی به علاقه‌مندی‌های مخاطب عام هم اضافه شوند و در جشنواره‌های ملی و جهانی هم موفقیت‌هایی کسب کنند. برای مثال فیلم خورشید به کارگردانی **مجید مجیدی** به همین روش پیش رفته است. مجیدی در آخرین ساخته خود نه تنها از ویژگی‌های کلیشه‌ای نوجوان در فیلم‌های ایرانی مثل بچه‌های آسمان فاصله نگرفته،

بلکه با استفاده از بازیگری که در واقعیت هم همین سبک زندگی را داشته، به بازنمایی آن کمک کرده است. علی در زندگی واقعی خودش هم جزو کودکان کار بوده و به مقصود مجیدی نزدیک‌تر است.

اما دستاورد حضور نوجوانان در سینمای پس از انقلاب اسلامی فقط مشکلات و گرفتاری‌ها نبوده است. گاهی رگه‌هایی از نور روی پرده نقره‌ای تابیده می‌شوند و روح مخاطب را جلا می‌بخشند. به لطف پردازش بیشتر سینما به نوجوان در دهه‌های اخیر، دستاوردهای خوبی برای ایشان در ژانر دفاع مقدس هم وجود داشته است. یکی



از این موارد، فیلم اتوبوس شب با بازی درخشان مرحوم **خسرو شکیبایی** است که نوجوان جبهه‌های جنگ را به شکل قهرمانی واقعی نشان می‌دهد و قدم بزرگی درخور رزمندگان نوجوان بر می‌دارد. شاخص‌ترین نمونه این موضوع در دهه نود فیلم «آن بیست و سه نفر» است که در کنار بازنمایی درست از شخصیت نوجوان، به نقش کلیدی آن‌ها در دوران دفاع مقدس هم اهمیت می‌دهد.

امید است با توجه به اهمیت نوجوانان به عنوان آینده‌سازان ایران و با توجه به نقش کلیدی این روزهای سینما در جهت‌دهی فکری و الگوسازی برای آن‌ها، توجه ویژه‌ای در مقیاس حرفه‌ای فیلم‌سازی برای کمک به نوجوانان در پیدا کردن راه و هدفشان انجام گیرد و تمام ایده‌آل‌های انسانی، ایرانی و اسلامی در این زمینه محقق شوند.